

موجودات خیالی



شب بود. مامان و بابا روبه روی تلویزیون نشسته بودند. یک فیلم ترسناک تماشا می کردند. تی تی و تاتا هم با پشتی، بازی می کردند. یک دفعه مامان داد زد: «آه...چه فیلم ترسناکی! تلویزیون را خاموش کنید.»

بابا گفت: «نه...جالبه، صبر کن ببینیم بعدش چه می شود!»
تی تی و تاتا پشتی را کنار گذاشتند، جلوی تلویزیون نشستند.
کسی که صورتش مثل صورت گرگ بود، دُمش مثل دُم سوسمار بود، پاهایش مثل پاهای گاو بود، گردنش هم مثل زرافه دراز بود، با صدایی مثل صدای شیر، غُرش می کرد.
بچه ها از ترس جیغ زدند و پشت پشتی قایم شدند.
مامان از جا بلند شد، تلویزیون را خاموش کرد و گفت: «مگه مجبوریم این چیزها را تماشا کنیم؟!»

بابا با خنده گفت: «چه موجودات خیالی جالبی می سازند!»
تی تی پرسید: «موجودات خیالی یعنی چه؟»
بابا گفت: «یعنی موجوداتی که واقعاً وجود ندارند. مثل همین که دیدیم.»
تاتا گفت: «من امشب می ترسم توی اتاقم بخوابم!»
تی تی گفت: «من هم همین طور!»
مامان فکری کرد و گفت: «صبر کنید!...»
بعد هم رفت و چند ورق کاغذ و چند تا مداد رنگی آورد. گفت:
«حالا همه با هم موجودات خیالی می کشیم.»



همه شروع کردند به نقاشی کردن.
آن‌ها به نقاشی‌هایشان نگاه کردند و خندیدند.
تی تی و تاتا دیگر نمی‌ترسیدند. چون فهمیده بودند که:
هر کسی می‌تواند یک موجود خیالی بکشد. موجودی که
جان ندارد، ترس هم ندارد!

